



## سوره مبارکه سبأ

جلسه چهارم: ۹۲/۶/۲۶

- جلسه گذشته تا آیه ۳۳ توضیح داده شد.

### دسته چهارم آیات ۳۱ تا ۵۴:

- حضرت علامه آیات ۳۱ تا ۵۴ (آیات انتهایی سوره) را یک دسته در نظر گرفته‌اند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا نَتْرَقِي إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱)

و کسانی که کافر شدند گفتند: نه به این قرآن و نه به آن [کتاب‌هایی] که پیش از آن است هرگز ایمان نخواهیم آورد. و ای کاش این ظالمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند ببینی که [چگونه] سخن را به یکدیگر برمی‌گردانند [و جدل می‌کنند و] ضعیف شدگان به کسانی که برتری فروختند می‌گویند: اگر شما نبودید قطعاً ما مؤمن بودیم.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا أُنَحْنُ صِدْقًا نَأْتِكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مَجْرِمِينَ (۳۲)

مستکبران به ضعیف شدگان گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت پس از آن که به سوی شما آمد بازداشتیم؟ بلکه خودتان گناهکار بودید.

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرٌ آلِيلٍ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَ أَسْرُوا الثَّمَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يَخْزُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳)

و ضعیف شدگان به مستکبران گویند: [نه]، بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود]، آن گاه که ما را وادار می‌کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم. و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی [خود] را پنهان می‌دارند و در گردن‌های کسانی که کافر شدند غل‌ها می‌نهییم، آیا جز به سزای آنچه انجام می‌داده‌اند مجازات می‌شوند؟

وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴)

و در هیچ شهری هشدار دهنده‌ای نفرستادیم جز آن که خوشگذرانان آنها گفتند: ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم.

وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۳۵)

و گفتند: اموال و اولاد ما [از همه] بیشتر است [و این نشانه قرب ما به خداست] و ما عذاب نخواهیم شد.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)

بگو: پروردگار من [جهت مصالحی] روزی را برای هر کس که بخواهد وسعت می‌دهد یا تنگ می‌گیرد [این ربطی به قرب خدا ندارد] ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ الضَّعْفُ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْفُرْقَاتِ ءَامِنُونَ (۳۷)

و اموال و فرزندانان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند، مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند، که آنها را بدانچه کرده‌اند دو برابر پاداش است و آنها در غرفه‌های [بهشتی] آسوده خاطر خواهند بود.

وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸)

و کسانی که در [ابطال] آیات ما می‌کوشند که [ما را] به عجز آورند، آنان احضار شوندگان در عذاب [الهی] خواهند بود.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يَخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹)

بگو: در حقیقت، پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت می‌دهد یا تنگ می‌گیرد. و هر چه انفاق کردید عوضش را خدا می‌دهد، و او بهترین روزی دهندگان است.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكَةِ أِهْؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰)

و روزی که همه آنها را گرد می آورد، آن گاه به فرشتگان می گوید: آیا اینان شما را می پرستیدند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱)

گویند: منزهی تو! سرپرست ما تویی نه آنها، بلکه جنیان را می پرستیدند بیشترشان به آنها ایمان داشتند.

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُم لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ (۴۲)

پس امروز برای یکدیگر سود و زبانی ندارید، و به کسانی که ستم کرده اند می گوئیم: «عذاب آتش را که آن را تکذیب می کردند بچشید».

وَ إِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ ءَابَاؤَكُمْ وَ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَىٰ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۴۳)

و چون آیات روشن ما بر آنها خوانده شود گویند: این نیست جز مردی که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند باز دارد، و [نیز] گویند: این جز دروغی برافته نیست. و کسانی که کافر شدند، در باره ی حق وقتی به سویشان آمد گفتند: این جز افسونی آشکار نیست.

وَ مَا ءَاتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴)

و ما هیچ کتابی به آنها نداده بودیم که آن را بخوانند، و پیش از تو هشدار دهنده ای به سویشان نفرستاده بودیم. [که به موجب آن تو را تکذیب کنند]

وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا ءَاتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵)

و کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] تکذیب کردند، در حالی که اینان (اهل مکّه) به ده یک آنچه [از قدرت] به آنها داده بودیم نمی رسند، [با این حال] فرستادگان مرا تکذیب کردند پس [بنگر] چگونه بود عقوبت من؟

\* قُلْ إِنَّمَا أُعْطِيتُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَ فَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶)

بگو: من فقط به شما یک اندرز می دهم که: دو تا دو تا و یک برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید که این دوست شما [محمد صلی الله علیه و آله] هیچ گونه جنونی ندارد. او صرفاً شما را از عذاب سختی که در پیش است هشدار می دهد.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷)

بگو: هر مزدی که از شما خواستم به نفع خودتان است، مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمُ الْعُيُوبِ (۴۸)

بگو: بی گمان، پروردگارم حق را [از راه وحی بر دل من] می افکند و او داننده ی غیب هاست.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يَبْدِيءُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (۴۹)

بگو: حق آمد و باطل از سر نمی گیرد و بر نمی گردد.

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَ إِنْ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰)

بگو: اگر گمراه شوم، فقط به زبان خود گمراه شده ام، و اگر هدایت یابم به خاطر آن است که پروردگارم به من وحی می کند، که او شنوا و نزدیک است.

وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱)

و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران از اوضاع معاد] وحشت زده اند، و گریزی نمانده است و از مکانی نزدیک دستگیر می شوند.

وَ قَالُوا ءَامَنَّا بِهِ وَ أَنَّىٰ لَهُمُ النَّوَاسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲)

و گویند: [اینک] به آن [قرآن] ایمان آوردیم، ولی چگونه از مکانی دور دستیابی [به ایمان] برای آنها میسر است؟

وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْتُوبُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳)

و حال آن که پیش از این منکر آن شدند، و از جایی دور به نادیدنی، تیر انکار می افکندند.

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ (۵۴)

و میان آنها و آنچه از لذایذ می خواستند جدایی افتاد، همان گونه که پیش تر با امثال ایشان چنین رفتار شد، زیرا آنها [در باره ی رستاخیز] سخت در تردید بودند.

- آیه ۳۱: نکته اول: موضوع اصلی سوره، نسبت آدم ها با غیب است.

- عدم ایمان و ارتباط با غیب باعث می شود که هر چه با غیب مرتبط می شود نیز مورد انکار قرار می گیرد. مثال: انکار کتب آسمانی.
- آنها می گویند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ» ما به این قرآن ایمان نمی آوریم.
- اگر کسی غیب را حقیقت بلندی که در برابر آن خضوع داشته باشد، نداند به لجاجت می افتد و دائماً گیر می دهد.
- آیه ۳۳: **نکته دوم:** در انتها وقتی خدا عذاب این افراد را بیان می کند، می گوید: «جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا»، عذابشان این است که گردنشان به سمت پایین است و نمی توانند حرکت و سیر داشته باشند زیرا در دنیا نیز اینها اینچنین زندگی می کردند.
- در قیامت این گونه است که همه آن چیزهایی که غیب بود، در آخرت شهود است اما آنها چون در دنیا غیب را نمی دیدند در آخرت نیز از غیب محروم می شوند.
- جهنم یعنی اینکه انسان بخش قابل توجهی از غیب را درک نمی کند.
- **نکته سوم:** این ماجرا مستضعف و مستکبر ندارد و کسی نمی تواند بگوید: «دیگران باعث شدند من غیب را نبینم».
- اگر چه می دانیم که دنیای استکبار تمام تلاش خود را می کند تا انسانها غیب را نبینند. آنها مکرهای شبانه و روزانه می کردند تا به آدمها بگویند: «کفر بورزید و برای خدا آنداد (همتا) بگیرید و غیب را نبینید».
- مانند دنیای امروز که از همه ابزارها استفاده می کنند تا مردم غیب را نبینند.
- مستکبران در قیامت می گویند: «ما شما را سدّ نکرده بودیم و می توانستید حرفهای ما را نپذیرید و عقل، فطرت، وجدان و ... را از شما نگرفته بودیم. سخنان انبیاء را شنیدید، می توانستید به آنها گوش دهید، اما خودتان خواستید به سخنان ما گوش دهید.
- بنابراین غیب ندیدن، مستکبر و مستضعف ندارد. با اینکه مستکبران تمام تلاش خود را برای ندیدن غیب می کنند.
- اگر کسی فکر کند دنیای استکبار برای خاموش کردن صدای غیب برنامه ریزی نمی کند، بسیار در اشتباه است.
- البته نباید فراموش کنیم که جریان «حق و توحید» در هر صورت بر مکر مستکبرین غلبه دارد.
- بسیار اشتباه است که به جای تمرکز بر پیام نذیر، انبیاء و وحی، بر پاسخ دادن به شبهات آنها تمرکز کنیم.
- مثال: به جای اینکه تبلیغ قرآن برایمان مهم باشد، دائماً به فکر پاسخ دادن به شبهات آنها باشیم. اگر پیام وحی در جامعه جاری شود خود، قدرت مقابله با مستکبرین را دارد.
- دنیای اسلام فقط باید به اندازه واجب کفایی به شبهات پاسخ دهد.
- باید سیاست کلی جامعه اسلامی جاری کردن متن وحی در جامعه باشد.
- استکبار مکر شبانه و روزانه می کند تا ما صدای غیب را نشنویم و به غیب نظر نکنیم و ایمان غیب را از ما بگیرد اما:
- ✓ اولاً: نسبت به آنچه که از سوی دنیای استکبار به سمت ما می آید، ساده نباشیم
- ✓ ثانیاً: اگر خواستیم مقابله کنیم باید تمرکزمان را بر این بگذاریم که صدای وحی و نذیر به گوش جامعه برسد. در واقع برای مقابله باید حمله کرد نه دفاع.
- به طور خلاصه:

۱. مستکبران برای خاموش کردن صدای غیب برنامه ریزی می کنند.

۲. اینطور نیست که آنها در همه آثارشان جزء به جزء برنامه داشته باشند.

۳. اشتباه اینجاست که به جای تمرکز بر رساندن سخنان انبیاء و وحی بر پاسخ دادن به سخنان آنها تمرکز کنیم.

آیات ۳۴ تا ۳۷: این مجموعه آیات نکات و قوانین مهمی برای زندگی‌مان دارد.

- اولین بحث آن راجع به نذیر است.

- نذیر این سوره یادآور غیب در زندگی است و می‌خواهد آدم‌ها را از غفلت نسبت به غیب خارج کند.

- نذیر برای خروج افراد از غفلت نسبت به غیب با سدّی به نام «مترفین» مواجه می‌شود.

- خداوند در این آیات مترفین را تحلیل نموده است.

- مُترف (التحقیق): یعنی کسی که از نعمت دنیا بهره‌مند شود و سعه عیش پیدا کند و از آن بهره‌مند شود، در عین غفلت از معنویات و جنبه آخرتی نعمت.

- «مترف» بهره‌مندی و برخورداری و تمتع دارد بدون در نظر گرفتن جنبه معنوی و اخروی آن.

- حرف آیه این است که «جریان نذیر همواره با سد سنگینی به نام مترفین در قریه‌ها برخورد کرده است».

- هر قریه‌ای آدم‌هایی دارد که به واسطه بهره‌مندی خوب دنیایی، غفلت در آنها به وجود آمده است.

توجه:

۱) بزرگترین سدّ مقابله با نذیر در هر قریه‌ای، مترفین هستند.

۲) مترف، بهره‌مند از زندگی دنیاست و وسعت نعمت دارد بدون در نظر داشتن معنویات و آخرت (غیب).

۳) پس هر انسان برخورداری، لزوماً مترف نیست.

۴) در نتیجه انسان‌های برخوردار باید شدیداً مراقب غفلت خود از غیب و آخرت باشند.

۵) به همین علت باید «بهره‌مندی‌های دنیا، صرف توجه به غیب بشود».

- آدم‌های بهره‌مند باید مراقب غفلت از آخرت باشند زیرا اگر غافل شوند، بزرگترین سدّ مقابله با نذیرشان می‌شوند.

- خیلی خطرناک است که بهره‌مندی دنیا بیاید ولی توجه به غیب نیاید. این صفت مترف‌ساز در یک جامعه است.

- باید ببینیم که وسعتی که برای ما در زندگی ایجاد می‌شود، صرف چه چیزی می‌شود.

- مثال: داشتن ماشین لباسشویی به جای شستن با دست، نوعی بهره‌مندی از دنیاست که به خودی خود اشکالی ندارد. حال اگر ماشین

لباسشویی جای شستن با دست را بگیرد و افراد به جای صرف سه ساعت زمان برای شستن لباس ده دقیقه وقت صرف کنند، باید دو

ساعت و پنجاه دقیقه باقیمانده را صرف آخرت کنند نه اینکه زمان خود را به تلویزیون دیدن بگذرانند.

- پس بهره‌مندی دنیا باید صرف توجه به غیب شود و غفلت از این مسئله لوپ می‌سازد و افراد به سیستم دنیا برگشت می‌کنند و به

«مترف شدنشان» می‌انجامد.

- کار آنها به جایی می‌رسد که بار خود را از حیث دنیا می‌بندند.

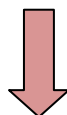
- کسی که اولاد و مال دارد در دنیا دیگر به هیچ چیزی نیاز ندارد.

- خدا رزق را بسط و تقدیر می‌کند یعنی می‌شود که مؤمن فقیر باشد و کافر پولدار یا هر دو فقیر یا هر دو پولدار و یا مؤمن پولدار باشد و کافر فقیر. اینها هیچ‌کدام برای خدا مهم نیست. اگر دنیا به اندازه بال مگسی برای خدا ارزش داشت، سر سوزنی از آن را به کفار نمی‌داد.

- حرف آیه این است که همه در معرض مترف شدن هستند. (وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ، خطاب را با کُم آورده است)

- بهره‌مندی‌های دنیا و سعه عیش هیچ‌کدام اهمیت ندارد، در انتها فقط ایمان و عمل صالح راه نجات است.

- ✓ خدایا من فهمیدم که چقدر مترف شدن خطرناک است.
- ✓ خدایا من فهمیدم که برای مترف نشدن باید بهره‌مندی‌های دنیایی همراه با اعتقاد به غیب باشد.
- ✓ خدایا می‌دانم که تو از من نخواستی دنیا را کنار بگذارم، بلکه تو از من می‌خواهی که در هنگام دارا بودن یا نداری، ایمان و عمل صالح داشته باشم.
- ✓ خدایا راهی به من یاد بده که در مواقع بهره‌مندی ایمان و عمل صالح فراموش نشود و غیب را فراموش نکنم؟



خدا می‌گوید: در هنگام بهره‌مندی «انفاق» کن.

- باور کنیم که خود خدا جایگزین انفاق ماست.
- «انفاق» حقیقی است که بهره‌مندی‌های دنیایی انسان را آکنده از غیب و همراه با ایمان و عمل صالح می‌کند.
- «انفاق» باعث می‌شود که بهره‌مندی‌های دنیا خالی از غیب نشود، انفاق غیب را به بهره‌مندی‌های دنیایی تزریق می‌کند.
- هرگاه در زندگی به دارایی رسیدید آن را با انفاق همراه کنید.
- «کفِ انفاق» این است که انسان بپخشد از هر سعه‌ای که پیدا کرد.
- انسان باید در ذهنش باشد که هر برخورداری ولو قلیل باید همراه با انفاق شود.
- مثال: باید در ذهن فرد باشد که:
  - ✓ اگر خانه‌دار شدم، روضه امام حسین هم در آن برگزار کنم.
  - ✓ اگر ماشین دار شدم باید افراد را برسانم.
  - ✓ اگر پولی به دستم رسید باید بخشی از آن را در صندوق صدقات بیندازم.
  - ✓ اگر فرصتی پیدا کردم باید بخشی از آن را برای دیگران بگذارم.
- این نوع برخورد با دارایی‌ها، غیب را در دارایی انسان تزریق می‌کند.
- همه دارایی‌ها و قابلیت‌های دنیایی از جنس «مال» یا «اولاد» هستند.
- دنیا این‌گونه نیست که با حساب کتاب ما جور آید. تا جایی که پیامبر هم فقیر می‌شود و از یک یهودی پول قرض می‌گیرد.
- انفاق دایره معنایی وسیعی دارد.

- انفاق در سوره مبارکه حدید، مهم‌ترین ابزار مقابله با نفاق است. برای همین انفاق مربوط به توانگران نیست. برعکس زکات و خمس که شرایط دارند و به بعضی چیزها تعلق می‌گیرند. اما أحدی نیست که مشمول انفاق نشود. به همین علت در قرآن به فقیر هم می‌گوید: «انفاق کن».

- به همین علت در روایت آمده که پیامبر به اصحاب خود می‌فرمودند: «حتی اگر یک خرما دارید مقداری از آن را انفاق کنید».

- باید به لحاظ فکری و ساختاری «انفاق» را در زندگی خود احیا کنیم.

- با انفاق اموال خود را بیمه می‌کنیم تا خالی از غیب نماند.

- اگر انسان در زندگی روحیه انفاق داشته باشد و ملک‌اش شود، هنگام نیاز سریع تصمیم می‌گیرد و انفاق می‌کند.

- انسان‌ها بر حسب همین موضوعات با هم تفاوت پیدا می‌کنند.

- البته در انفاق کردن توجه به پیدا کردن نیازمند نیز مهم است به این معنا که باید به این مسئله توجه داشت.

- آیه ۴۰: به تعبیر حضرت علامه بت پرستان سه طایفه را می‌پرستیدند:

۱. ملائکه

۲. جن

۳. قدیسیں

- پرستش ملائکه و جن، نشان‌دهنده این است که آنها درکی از قدرت غیر قابل مقابله با غیب داشتند.

- از حول این درک غیبی، پرستش موجودات غیبی انجام می‌دادند. در واقع دستیابی به غیب برایشان موضوعیت نداشت.

- یعنی اعتقاد داشتن یا نداشتن به غیب مهم نیست چون ممکن است عده‌ای اعتقادات نادرست به غیب داشته باشند.

- غیب برای آنها مجد و شکوه ندارد و برای آنها حقایق عالم هستی نیست بلکه غیب برای آنها قدرتی است غیر قابل دسترس که از

آن می‌ترسند. و این مسئله باعث می‌شد که آنها موجوداتی خیالی را تعریف کنند، تا آن موجودات خیالی آنها را از این غیب در امان

دارند.

- آنها از ترس اینکه زندگیشان به هم نریزد ابزار ارتباط با غیب برای خود درست می‌کنند.

- نکته لطیف و ظریفی در این آیه وجود دارد. زیرا برای ملائکه غیب مجد و عظمتی دارد که وساطت جاری شدنش فلسفه

وجودیشان است لذا به خاطر امرهای غیب، دچار فرح می‌شوند. یعنی برای آنها غیب حقیقتی بلند است که جاری کردن امرهای آن

همه فلسفه وجودیشان است.

- در این سوره در داستان حضرت سلیمان جن نسبت به غیب حالشان اینگونه است که می‌خواهند از دست ولیّ الهی فرار کنند.

دغدغه‌اشان این است که با غیب ارتباط بگیرند تا بتوانند به حضرت سلیمان غلبه کنند.

- اعتقادی که جن نسبت به غیب دارند همان مدل انسان است. به همین دلیل وقتی بت پرستان در این سوره ملائکه را می‌پرستند، بر

طبق همان مدلی که جن اعتقاد به غیب دارد، می‌پرستند.

- همه انسان‌ها می‌فهمند که قدرتی غیبی وجود دارد اما عده‌ای از آدم‌ها دغدغه‌اشان برای ارتباط با غیب حفظ زندگی دنیای‌اشان

است.

- یعنی کسانی که جن، ملک و قدیسین را می‌پرستیدند ریشه‌اش چنین روحیه‌ای است که می‌ترسیدند زندگی دنیایی‌اشان به هم بخورد.

- هر کس به نیت حفظ زندگی دنیا فارغ از آخرت به غیب رو آورد اشکال دارد.

- ترس از خدا سه نوع است:

۱- ترس از خدا برای دنیا (اصحاب شمال)

۲- ترس از خدا برای جهنم (اصحاب یمین)

۳- ترس از خدا برای خود خدا (مقریین)

## زنگ دوم:

- آیات ۴۲ تا ۴۵:

- در این سوره از ابتدا درباره عواملی که باعث می‌شوند غیب از زندگی انسان بیرون برود سخن رانیدیم.

- یکی از آن عوامل در آیه ۴۳ آمده است. اینکه انسان‌ها می‌فهمند که آن چیز غیبی است و به همین علت به آن «سحر» گویند ولی چون نمی‌خواهند سر تعظیم فرود آورند نسبت سحر می‌دهند.

- «سحر است» یعنی اتفاقی است غیر از عقلانیت زندگی. البته منظور آنها از زندگی تعصبات قومی و ملیتی است که دارند.

- همین فرهنگ تعصبی به جا مانده، زمینه می‌شود تا آنها با آن مسئله غیبی مبارزه کنند.

- توجه: کسانی که این آیه ذکر کرده است، اعتقاد به رسوم آبائشان نداشتند و هر موقع منفعتشان ایجاب کند، حتی با فرهنگ آبائشان نیز مبارزه می‌کنند، بلکه آنها چون می‌خواهند با غیب مبارزه کنند می‌گویند: «هیچ‌گاه این‌طور نبوده و زمان پدرانمان نیز این‌طور نبوده است».

- جریان مرسوم جاری زندگی خود را که حتی بودنش را تحقیق نکرده‌اند، مستمسک قرار می‌دهند که غیب را مورد تهاجم قرار دهند.

- بنابراین یکی از عواملی که باعث می‌شود افراد با غیب مبارزه کنند، عقاید، فرهنگ و رسوم به جا مانده از نسل‌های گذشته است که نسل‌های آینده در آن تعمق نکرده‌اند. به همین علت هر جا بخواهند از آن استفاده می‌کنند. اگر به نفعشان باشد آن عقاید را زیر پا می‌گذارند و جایی که بخواهند دیگری را زمین بزنند آن را بهانه می‌کنند.

- معنی ندارد فرهنگی از گذشته به جا مانده باشد و نسل حاضر که تابع آن فرهنگ است برای آن فرهنگ تعمق، اندیشه و فکر نداشته باشد. همین مسئله باعث می‌شود آن فرهنگ مورد سوء استفاده واقع شود.

- مثال: مبنای رد کردن نظریه‌ای نباید این باشد که گذشتگان نگفته‌اند. این‌گونه هر حرف جدیدی با این مبنای رد می‌شود چون گذشتگان نگفته‌اند.

- جامعه می‌فهمد که باید منبع تولید حکم وجود داشته باشد ولی بحث اینجا بحث صدور حکم نیست.

- جریانات فکری جامعه، نباید مبنای رد کردن نظریه‌های دیگر باشد، زیرا این‌گونه نذیرهای آینده را از دست خواهیم داد.

- هیچ‌گاه در جامعه به خاطر اینکه فکری قبلاً نبوده است، تخطئه نکنید.

- «مرجعیت» یعنی تخصص آن حوزه به علاوه تخصص دینی
- «فقه» به معنای عام، فقط در سایه قرآن می‌تواند نوشته شود.
- خلاصه اینکه جریان‌های فکری گذشته به صرف گذشته بودن نمی‌توانند رد شوند و رد کردن آن باعث بسته شدن راه غیب است.
- افک: دروغی است که می‌خواهد انحراف ایجاد کند.
- از آیه ۴۶ به بعد قول‌هایی آمده است که جمع‌بندی همه چیزهایی است که در سوره سبأ گفته شد مانند اینکه چرا افراد با غیب ارتباط ندارند و چرا مقابله با آیات دارند و ...
- قول‌های انتهای سوره راه‌کار عملی جاری شدن غیب در زندگی است.
- آیه ۴۶ از غرر آیات قرآن است.
- انتهای آیه بیان نموده است که، پیامبر واسطه بین انسان‌ها و غیب است.
- چون عرف جامعه رابطه بین پیامبر و غیب را درک نمی‌کند، در نتیجه نسبت جنون به پیامبر می‌زنند.
- اما خدا می‌گوید: پیامبر آمده است و مصاحب شده تا برای شما نذیر باشد و درک غیب را برای شما آسان کند، نه اینکه او را مجنون بیندازد.
- «مجنون دانستن» یعنی آن فرد برای زندگی‌اش قوانین خودساخته‌ای دارد و پیامبر خلاف آن قوانین عمل می‌کند.
- سخنان پیامبر در منظومه فکری افراد عجیب و غریب است، چون حاکی از وحی است.
- فهم این مسئله احتیاج به تفکر دارد.
- نشان می‌دهد که «تفکر» در واقع شناختی است که در نهایت فهم ارتباط با غیب را برای ما ایجاد می‌کند.
- برای اینکه تفکر داشته باشند این سوره قیام برای خدا را مطرح می‌کند.
- ریشه این تفکر در «قیام» است.
- این فهم مبتنی بر قیام است و برای به وجود آمدن قیام، خدا «موعظه» کرده است.
- در پشت این موعظه، «قول پیامبر» قرار دارد.
- پیامبر منویات درونی خود را ابراز کرده است. قول پیامبر تبدیل به «وعظ» می‌شود.
- وعظ (التحقیق): مسیر رشد را مشخص کردن با تذکر و تنبیهات مفید.
- موعظه برای ایجاد تذکر و رشد صورت می‌گیرد.
- خروجی موعظه، قیام کردن است.
- «قیام کردن» یعنی برای ما برپا شدن تذکرات و تنبیهات نافع، مهم شود.
- تذکرات رسول عجیب و غریب نیست و اگر گوش‌های انسان «أذن واعیه» نباشد، تذکرات او را می‌شنود.
- مثلاً رسول می‌گوید: تنها خدا را بپرستید. وقتی انسان خالق دارد باید بر اساس نظر خالق زندگی کند و ...
- باید دغدغه فرد، قیام کردن بر اساس چنین بدیهیاتی شود.



- وقتی فرد قیام کند بعد از آن سیستم تفکرش فعال خواهد شد. در غیر این صورت به جای تفکر، «فکر» فعال خواهد شد و فکر هم بر اساس منویات فرد، توجیه می‌کند.

- گزاره‌های موعظه، تفکری نیستند بلکه گزاره‌های بدیهی‌ای هستند که فرد می‌شناسد.

- شأن موعظه، حرف‌های بدیهی است نه حرف‌هایی که بداهت پیدا نکرده است.

- اگر کسی به بدیهیاتی که می‌فهمد عمل نکند، به ساحت فهم رابطه پیامبر با غیب نمی‌رسد.

- موعظه‌های انبیاء به اقوامشان موضوعاتی نیستند که احتیاج به فکر کردن بخواند.

- «تفکر» علمی جزئی است نه کلی. یعنی جزء به جزء، اتصال پیامبر با غیب را درک کردن.

- اگر کسی بخواند تفصیلاً رابطه پیامبر با غیب را بفهمد، این فهم، احتیاج به تفکر دارد. برای فعال شدن «تفکر توحیدی تفصیلی»،

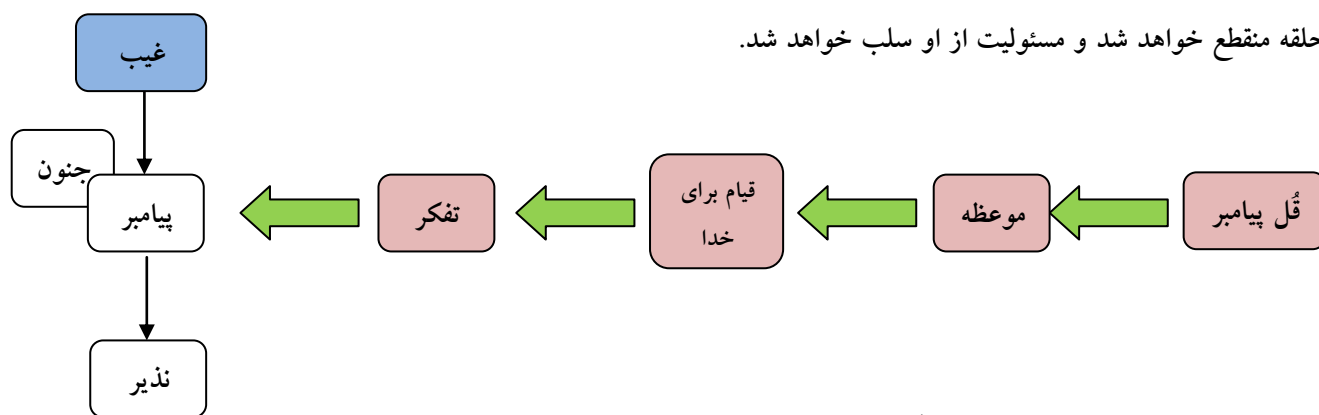
«قیام کردن» لازم است. قیام هم بر اساس بدیهیاتی است که انسان می‌شناسد نه چیزهای پیچیده.

- هر جایی انسان در نظام معرفتی به مشکل برخورد کرد، حتماً جایی در عملش نقصان دارد.

- در قیام، هم حیثیت فردی مهم است و هم اجتماعی. در این آیه ابتدا حیثیت جمعی قیام را بیان کرده است زیرا هر چقدر افراد

بیشتری تصمیم به قیام بگیرند موفقیت بیشتر خواهد بود. خدا قیام فردی را نیز قرار داده که کسی فکر نکند اگر جمعی وجود نداشت

این حلقه منقطع خواهد شد و مسئولیت از او سلب خواهد شد.



- قیام، غوغا محور نیست به این معنا که در آن هم واحد وجود دارد. زیرا غوغا محور تفکر ایجاد نمی‌کند.

- در عالم، در اصل حرکت اجتماعی روی حرکت فردی اثر می‌گذارد.

- محتوای بالا رفتن، «علم» است اما «عمل» است که انسان را بالا می‌برد نه علم. (در سوره فاطر داریم: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ**

**الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**، یعنی سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح، آن را بالا می‌برد.)

- می‌توان با عمل، سطح یک جامعه را بالا برد.

- به همین علت این قدر که قیام‌های اجتماعی تفکرهای افراد را اصلاح می‌کند، تفکرهای جامعه قیام آن جامعه را بالا نمی‌برد.

- باید ابتدا با موعظه بدیهیات یک جامعه را به قیام تبدیل کرد، این‌گونه حلقه تفکر آن جامعه فعال خواهد شد سپس می‌توان سطح

موعظه را بالاتر برد.

- آیه ۴۷: در این آیات بدیهی‌ترین گزاره‌ها مانند اجر نخواستن برای رسالت و ... بیان شده است.

- سه نکته از آیات ۴۷ تا ۴۹:

✓ پیامبر برای رسالتش اجری نمی‌خواهد بنابراین اصلاً منفعت و منویات خودش در کار نیست. (آیه ۴۷)

✓ حق فقط نزد خداست و خدا به غیب، عالم است و ما به غیب هیچ علمی نداریم. (آیه ۴۸)

✓ باطل هیچ‌گاه نبوده و نخواهد ماند. (آیه ۴۹)

- آیه ۵۰: پیامبر سخنی قابل تأمل در این آیه بیان می‌کند که «اگر من دچار ضلالتی گردم، بر تارکِ وحی، لکی از ضلالت نخواهد نشست».

- برای ما بسیار اتفاق افتاده است که کسی سخنی را به ما از باب موعظه بیان کند:

✓ اولاً: همین که او موعظه می‌کند، ولی اجر نمی‌خواهد محل توجه است.

✓ ثانیاً: فردی که ما را موعظه می‌کند درباره حق و باطل بودن چیزی برای ما سخن می‌گوید.

✓ ثالثاً: فردی که ما را موعظه می‌کند، خودش به گفته خودش عمل نمی‌کند.

- اینکه فردی که موعظه می‌کند به آن حرف عمل نمی‌کند با اینکه آن حرف درست است یا نه، دو بحث است و به هم ربطی ندارند.  
- باید به کسانی که موعظه می‌کنیم بگوییم که: «اگر من موعظه می‌کنم اما خودم در عمل به گفته خود عامل نیستم نباید بی‌ایمانی و ضلالت من شما را به گمراهی بکشاند».

- اگر کسی موعظه‌ای کرد و خودش عمل نمی‌کند، نباید شنونده بگوید که «چرا گوینده موعظه، خودش عمل نمی‌کند».

- دو قانون:

✓ اگر در مقام موعظه در برابر دیگران قرار گرفتیم این جمله را به موعظه‌امان ضمیمه کنیم که، اگر من در عمل اشتباه می‌کنم، در

حقیقت جملاتم، خللی وارد نمی‌شود و اشتباه از من است نه جملات حقی که می‌گویم.

✓ اگر در مقام کسی قرار گرفتیم که او را موعظه می‌کنند، نباید به خاطر عامل نبودن طرف مقابل، موعظه را رد کنیم.

- إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ: یعنی خدا خیلی به تو نزدیک است. خدا حرفش را از دهان همین افرادی که در کنار تو زندگی می‌کنند به تو می‌رساند.

جمع بندی:

- گفتیم برای ملائکه غیب، همان حق است.

- و همه فلسفه وجودی آنها در جاری کردن امر و غیب است.

- به همین علت ملائکه به حالت فزع می‌افتند یعنی خوف و اضطرابی دارند تا اینکه آن امر جاری شود.

- در آیه آخر نیز بیان کرده، کفار نیز به فزع می‌افتند. آنها هنگام مرگ به فزع می‌افتند.

- «مرگ»، فزع آفرین است.

- یعنی مرگ غیب را چنان «نزدیک»، «غالب» و «حقیقت» برای انسان می‌کند که او در ترس و انتظار از آن قرار می‌گیرد.

- مرگ فزع آفرین است یعنی هنگام مرگ که فرا می‌رسد همه افراد در آن هنگام همه توجهشان به غیب قرار می‌گیرد.

- هنگام مرگ کارکرد همه چیز از بین می‌برد و هیچ چیز کارکرد ندارد لذا فرد در حال احتضار صرفاً توجهش به خدا قرار می‌گیرد.

- آیه ۵۴: مهم‌ترین کارکرد مرگ این است که «وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ»

- انسان‌ها در زندگی‌اشان «اشتها» دارند. «اشتها» یعنی بهره‌مندی‌های دنیایی.

- اگر انسانی بداند تا یک ساعت دیگر خواهد مُرد، همهٔ اشتهايش از بين می‌رود.

- اگر کسی بتواند حالت مرگ را در خود فعال کند، بين او و اشتهايش فاصله خواهد افتاد و قدرت مشاهدهٔ غيب پيدا خواهد کرد.

- علت تأکید روایات بر یاد مرگ این مسئله است. زیرا یاد مرگ فزع می‌آفریند و بين انسان و اشتهايش دنیایی‌اش فاصله انداخته و غيب را برای انسان نزدیک و غالب و حقیقت می‌کند و انسان را در ترس و انتظار از مرگ قرار می‌دهد.

- تصور حالت مرگ برای انسان بسیار مفید است. خواب می‌تواند تا حدی این حالت را برای انسان متصور سازد. هر خوابی نوعی مرگ است.

- خدا همه آدم‌ها را فرستاده‌ای از جانب خدا می‌داند که او فرستاده است تا حرف حق را به گوش او برسانند.

- انسان‌ها فرق حیات و ممات را نمی‌فهمند. انسان باید مرگ را تمرین کند.

- وجود اشتها در زندگی بد نیست اما اینکه اشتها همهٔ توجه انسان را پر کند و جایی برای ارتباط با غيب باقی نگذارد، بد است.

- اینکه یاد مرگ برای عده‌ای توقف می‌آورد علتش این است که یاد مرگ برای آنها ملاقات با خدا نیست.

- در سورهٔ مبارکهٔ روم، «مرگ» را به عنوان ملاقات با خدا بیان کرده است.

- «مرگ» هم فزع ایجاد می‌کند و هم دغدغهٔ لقاء.

- شوق به مرگ، نشانه ارتباط انسان با غيب است.

- «سوره سبأ» سوره‌ای است که می‌خواهد حمد خدا را از حیث مشاهده غيب و آخرت در انسان فعال کند.

- می‌خواهد انسان حامد شود به وجه مشاهده با غيب. انسان اگر با غيب مرتبط نشود، حامد نمی‌شود. زیرا حُسن الهی، اساساً صورت مادی ندارد بلکه صورت غیبی دارد.

- سورهٔ مبارکهٔ «سبأ» دریچهٔ حمد را به روی زندگی ما باز می‌کند، به واسطهٔ باز کردن دریچهٔ غيب به روی زندگی ما.

- سورهٔ مبارکهٔ «کَهِف» دریچهٔ حمد را به روی زندگی ما باز می‌کند، به واسطهٔ جاری کردن احسن عمل در زندگی ما.

✓ چه زیباست زندگی‌ای که آکنده است از غيب.

✓ چه ستودنی است زندگی‌ای که آکنده است از غيب.

✓ چه ستودنی است زندگی‌ای که لحظه‌ای از آن، از غيب جدا نیست.

✓ چه ستودنی است زندگی‌ای که آکنده است از فزع مرگ.

✓ قشنگ هستند آدم‌هایی که لحظه به لحظه زندگی‌شان توجه به مرگ دارند.

✓ زیرا هیچ چیزی در عالم، توجه آنها را نمی‌تواند برگرداند.

✓ مانند امیرالمؤمنین که دائماً فزع مرگ دارند لذا دائماً سر به آسمان دارند. دائماً دعا دارند و دائماً از آسمان رزق دریافت می‌کنند.

✓ چنین آدم‌هایی فقیرشان قشنگ است و غنی‌شان نیز قشنگ. مردشان قشنگ است و زنشان نیز همچین. کوچکشان قشنگ

است و بزرگشان نیز همچین.

✓ چنین آدم‌هایی همه حالت‌هایشان ستودنی است.

- ثواب قرائت سوره سبأ:

\* از خدا می‌خواهیم که برایمان به جای انتهای همه اشتباهی که آدم‌ها دارند، رؤیت چهره نورانی «محمد مصطفی» قرار دهد. اگر بین ما و اشتباهیمان فاصله بیفتد جای حضور آنها در زندگیمان باز می‌شود.

- اینکه ما در ترس همراه با انتظار نسبت به ظهور امام زمان (عج) نیستیم زیرا غیب برای ما جا نیافتاده است.

- یکی از کارکردهای سوره سبأ این است که فزع، نسبت به ظهور امام زمان را در ما زیاد می‌کند. این سوره فزع‌آفرین برای ظهور امام زمان (عج) است.

- همان‌گونه که ملائکه نسبت به امر خدا فزع دارند، خواندن سوره سبأ برای کسی که آن را می‌خواند فزع نسبت به ظهور امان زمان می‌آورد. یعنی انسان در شوق و نگرانی و اضطراب ظهور حضرت قرار می‌گیرد.

- همه فلسفه وجودی چنین آدم‌هایی ظهور امام زمان (عج) می‌شود.

- در زندگی ما اشتباهی وجود دارد که چون این فزع در ما نیست، آن اشتهاها حواس ما را پرت می‌کنند و ما را به خودشان مشغول می‌دارند.

- از وجود مقدس امام رضا (ع) می‌خواهیم که سوره سبأ را در وجود ما به گونه‌ای جاری کنند که ما نسبت به ظهور امامان فزع پیدا کنیم.

- به گونه‌ای سوره سبأ را در زندگی ما جاری کنند که لحظه‌ای از زندگیمان نباشد که خالی از غیب باشد.

- به گونه‌ای سوره سبأ را در زندگی ما جاری کنند که بین ما و همه اشتهاها زندگی‌مان امام زمان قرار بگیرد.

- یعنی قبل از هر اشتباهی و بعد از هر اشتباهی و بین هر اشتباهی در زندگی‌مان امام زمان قرار بگیرد.

یا رسول الله دست ما را هم بگیر

اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد لله رب العالمین